

و شعبه در رای خود چنین استدلال نموده: در ماده ۱۶۵ برای مرتکب گناههای ذکر شده در آن ماده حد اکثر کیفری که برای توهین بمامورین دولتی قانوناً مقرر است معین شده که طبق ماده ۱۶۲ حد اکثر کیفر توهین یکسال حبس تادیبی است و بالتبعه کیفر کسانی که عملشان مشمول ماده ۱۶۵ میباشد مقطوعاً (بدون داشتن حد اقل و اکثر) یک سال حبس تادیبی میشود و در صورت احراز موجبات تخفیف دادگاه باید طبق قسمت اخیر ماده ۴۵ مکرر قانون نامبرده فقط تا معادل یکربع از میزان جزای اصل عمل تخفیف دهد... و بنا براین حکم را شکسته و بدادگاه استانی دیگر ارجاع کرده.

آندادگاه پس از رسیدگی و ثبوت عمل انتسابی بر طبق دادگاه استان سابق رای داده و حکم دادگاه جنحه را بدو ماه حبس تادیبی مجدداً استوار کرده و متهم محکوم شده باز از آن حکم فرجام خواسته و چون جهت فرجام خواستن او همان جهت اول بوده طبق ماده ۴۶۳ این مرتبه در جلسه هیئت عمومی مستشاران دیوان کشور مطرح شده و با اکثریتی متجاوز از دوثلث کل عده مستشاران چنین رای داده شده:

اگرچه در ماده ۱۶۵ قانون کیفر همگانی بایراد صدمه بدنی بر اشخاص مذکور در سه ماده پیش ازوزرا

و وکلا و دادرسان و سایر مستخدمین دولت عنوان توهین داده نشده ولیکن باملاحظه عنوان فصل (هتک حرمت نسبت بنمایندگان ملت و مامورین دولتی) و تعمیمی که در صدر ماده ۱۶۲ آنقانون ذکر شده (باشاره یا قول یا تهدید و غیره) و ملاحظه اینکه از خارج معلوم است که یکی از اقسام توهین هم ایراد صدمه بدنی است مسلم میشود که ماده ۱۶۵ مزبور در صدد بیان حکم این نحو خاص از توهین است چنانکه ماده ۱۶۶ هم در صدد بیان حکم توهینی است که بایراد جرح باشد بنابراین مفاد ماده مزبوره این است که اگر توهین بصورت ایراد صدمه بدنی باشد حداکثر کیفری که بحسب مورد برای توهین مقرر است بمرتکب داده میشود و بالینحال رعایت تخفیف هم در صورت وجود کیفیات مخففه بر طبق قسمت اول ماده ۴۵ مکرر آنقانون خواهد بود یعنی کیفر را از حداکثر تا حد اقل میتوان تنزل داد پس اعتراض دادستان دائر باینکه ماده ۱۶۵ مذکور برای ایراد صدمه بدنی باشخاص معین کیفر خاصی مقرر داشته و در مقام تخفیف از یکربع بیشتر نمیتوان از آن کسر نمود بشرح فوق وارد نیست و حکم مورد شکایت فرجامی که از سایر جهات هم اشکال مؤثری در آن ملاحظه نشد با اکثریت آراء استوار می شود.

حسن مشکان - طبسی

## الزامی بودن وکیل در دادرسی مدنی

اکنون لازم است بنادر نشر گرفتن مواد مربوطه در اینموضوع بحث کنیم مواد مربوطه باجباری بودن وکیل در دو مرحله آخر دادگستری عبارتند از:

۱ - ماده ۵۸ آئین دادرسی مدنی - در دادگاههای بخش و شهرستان متداعین میتوانند شخصا یا بتوسط وکیل دادرسی کنند ولی در دادگاههای استان و دیوان کشور برای تقدیم دادخواست و دادرسی باید وکیل داشته باشند...

در شماره پیش راجع باهویت وکیل (نه دلیل؟) بطور تفصیل بحث نموده علل و موجبات و فلسفه را که قوانین مختلف در لزوم توسل باین دسته در نظر گرفته اند شرح دادیم و نیز متذکر شدیم قانون ایران مداخله وکیل را در مرحله پژوهش و فرجام (دادگاه استان و کشور) اجباری دانسته و بر اثر این الزام تفسیرات مختلفی از مواد قانون پیش آمده که در نتیجه با اشکالاتی در عمل مواجه شده ایم.

۳- قبول دادخواست مزبور از حیث اینکه عدم تسلیم تقدیم کننده را بحکم دادگاه میرساند بی اشکال منتها چون منظور قانون از مداخله و کیل در دادن دادخواست منحصر انجام تشریفات عملی نبوده و بلکه همان حمایت و دفاع از اصحاب دعوی و تشریح چگونگی این دفاع بوسیله تقدیم اعتراضات است اگر دادخواست توسط اصیل داده شد باید نفس عمل یعنی دادن آن بدفتر را که مطابق با واقعیات هم نیست قبول و چنین قائل شد که تمام آثار مترتبه بر تقدیم دادخواست (از جمله جلوگیری از قطعیت حکم و محفوظ ماندن حق پژوهش) از این اقدام اصیل حاصل ولی شرایط و آثار ناشیه از دفاع حق و دادرسی را (که باید بوسیله و کیل بعمل آید) انجام نشده دانست بطوریکه در حقیقت دادخواستی بی دفاع از دعوا داده شده و اگر فرضاً اصیل تمام دفاعیات و اعتراضات خود را در آن نوشته باشد چون در این دو مرحله (پژوهش و فرجام) باید این کار بوسیله و کیل صورت پذیرد اعتراضات مزبور کان لم یکن تلقی و مورد مشمول مواد ۴۹۱ و ۴۹۶ آئین دادرسی بوده دادخواست تقدیمی را ناقص تشخیص و باید بمتقدیم کننده اخطار رفع نقص نمود

حال باید دید اولاً دلایل هر یک از این سه دسته بر انکاء عقیده خود چیست ثانیاً کدام بانظر قانون گذار نزدیکتر است

بنظر دسته اول ماده ۵۸ آئین دادرسی دارای جنبه آمرانه و امر قانون مطلق است چه در ماده اشاره شده «... در دادگاه های استان و دیوان کشور برای تقدیم دادخواست و دادرسی باید و کیل داشته باشند و بنا بر این از تصریح قانون باینکه برای تقدیم دادخواست و کیل لازم است این نتیجه حاصل میشود که در صورت نبودن و کیل اساساً دادخواست دارای اثر قانونی نبوده مثل اینست که تقدیم نشده و باید آنرا مردود و کان لم یکن تلقی کرد و اینکه در ماده ۴۹۲ ضمن شرایط لازمه برای تکمیل دادخواست پیوست بودن و کالتنامه

ماده ۴۹۱ در دادخواست باید نکات زیر قید شود:

- ۱- نام و اقامتگاه و سایر مشخصات پژوهش خواه و کیل او
- ۲- نام و اقامتگاه و سایر مشخصات پژوهش خوانده
- ۳- حکم یا قراری که از آن پژوهش داده شده
- ۴- دادگاه صادر کننده حکم یا قرار
- ۵- تاریخ ابلاغ حکم یا قرار
- ۶- اعتراضات پژوهشی

ماده ۴۹۲ - و کالتنامه و کیل باید پیوست دادخواست باشد .

ماده ۴۹۶ - هر دادخواست پژوهشی که نکات مذکور در بند ۲ و ۳ و ۴ و ۶ ماده ۴۹۱ و ماده ۴۹۲ و ۴۹۴ در آن رعایت نشده و یا تمام هزینه دادرسی پژوهشی آن تادیه نشده باشد بجرمان نیفتاده و مدیر دفتر دادگاهی که دادخواست بانجام داده شده در ظرف دو روز از تاریخ وصول دادخواست نواقص را بطور تفصیل بدادخواست دهنده کتباً اطلاع داده و از روز ابلاغ بنجروز بارعایت مدت مسافت باو مهلت میدهد که نواقص را رفع کند و اگر محتاج به تجدید دادخواست باشد آنرا تجدید نماید و هر گاه در ظرف این مدت دادخواست تکمیل یا تجدید نشد بموجب قرار دادگاهی که مرجع شکایت پژوهش است رد خواهد شد .

در نتیجه تصویب و اجرای این قانون سه تفسیر مختلف و نسبتاً مهم در روبه قضائی بوجود آمده :

- ۱- هر دادخواست پژوهش یا فرجام باید منحصرأ توسط و کیل داده شده و در غیر این صورت دادخواست مزبور مردود و قابل ترتیب اثر نیست
- ۲- دادخواست تقدیمی از طرف اصیل قابل قبول منتها پیوست نبودن و کالتنامه و کیل از نواقصی است که در ماده ۴۹۶ پیش بینی شده و باید بی پژوهش خواه اخطار رفع نقص نموده و در ظرف مهلت قانونی اقدام بآنرا تذکر داد

بسیاری است که ذیلاً شرح داده میشود:

۱- دور بودن آن از منظور اصلی قانونگذار -  
 چه واضعین و مبتکرین این فکر الزامی بودن و کیل را  
 فقط برای حمایت اصحاب دعوی و رهبری اشخاص بی  
 اطلاع از قانون و تاهمین دفاع از حقوق در نظر گرفته اند نه  
 محرومیت از آن - مردود بودن دادخواستی که از طرف  
 اصیل داده شود موجب آن خواهد بود که حق اشخاص و  
 مخصوصاً آنها که کمتر آشنا بقانون و تکالیف خود هستند از  
 بین رفته و عملاً نیز با قوانین اساسی و غیر قابل تغییر و  
 اصول کلی قضائی از جمله چند مرحله بودن دادرسی و  
 بازرسی دادگاه عالی در احقاق حق از بین برود .  
 د کتر ع . اخوی

نا تمام

و کیل قید شده مقصود قانونگذار از دادخواستی است  
 که بتوسط و کیل تقدیم و با اینحال و کالتنامه او پیوست  
 نباشد - بنظر این دسته این چنین دادخواست ( که از  
 طرف و کیل ولی بی پیوست و کالتنامه) قابل قبول و مشمول  
 ماده ۴۹۶ بوده و اخطار رفع نقض خواهد شد ولی دادخواست  
 تقدیمی از طرف اصیل به هیچ وجه پذیرفته نمیشود و مثل  
 اینست که اساساً دادخواست داده نشده و باید رد شود  
 پس بنظر پیروان این عقیده هر دادخواست پژوهش  
 و فرجام که بدادگاه استان و دیوان کشور مستقیماً توسط  
 اصیل بدون داشتن و کیل داده شده باید مردود و غیر قابل  
 ترتیب اثر دانست

لکن قبول این رویه موجب اشکالات چند و معایب

## مرور زمان در جرم مستمر (بزه پیوسته)

تشخیص مرور زمان مشکل خواهد بود و اگر بانتظار ختم  
 ارتکاب یعنی وقوع کامل بزه بگذرد شروع مدت مرور  
 زمان غالباً باصعوبت تعیین خواهد شد. بادو مثال زیر کیفیت  
 عمل بوضوح میرسد:

اول اینکه در مورد ارتکاب بزه ( باز داشت غیر  
 قانونی) که جرمی است مستمر اگر کسی دیگری را بر  
 خلاف حق و قانون بازداشت کند و مدت های لازمه که  
 مؤثر در وقوع جرم است بگذرد و لکن ختم عمل معلوم  
 نباشد آیا وقوع آن با شروع با ارتکاب یکی است و بدو  
 ارتکاب شروع بمرور زمان را اعلام میدارد یا بدو ختم  
 بزه توأماً مقدمه آن شروع محسوب است و یا اینکه از  
 تاریخ ختم کار وقوع جرم بحصول پیوسته و مرور زمان  
 شروع میگردد - بالندکی تأمل درفروض مسئله رعایت  
 کمال دقت و احتیاط برای موقع عمل جلب ضرورت و  
 لزوم مینماید

دوم اینکه در مورد خود داری از عمل چون جرم  
 (ترك انفاق) که بزه ای است پیوسته. اگر مردی کسوه  
 و نفقه عیال واجب الانفاق خود را ندهد از چه تاریخ باید  
 شروع مرور زمان را بحساب آورد. از تاریخ ندادن

بطوریکه در مقاله قبل توضیح داده شد مرور زمان  
 در بزه بدو از زمان ارتکاب تا انقضاء مدت مقرر و بعداً  
 از زمان قطع مرور آن تا ختم مدت جدید اثری ندارد  
 و در هر لحظه بمحض بیداشدن و سیله و راه میتوان بزه  
 کار را تحت تعقیب کیفری قرار داد و لکن پس از گذشتن  
 مدت قانونی حتی بفاصله یک روز هم نمیشود مرتکب  
 جنحه و جنایتی را تعقیب نمود ( ساعات و دقیق اضافی  
 از حد نصاب قانون خارج است) اما چون بزه ها بر جرائم  
 آنی و مستمر تقسیم میشوند باید تاریخ شروع مرور  
 زمان را در مورد جرم مستمر (بزه پیوسته) تشخیص داد  
 زیرا جریان مدت و استمرار آن مانع است که این امر  
 با آسانی صورت گیرد و زمانی که جرم دوام دارد بمناسبت  
 اینکه از تاریخ شروع دنباله عمل یا خود داری از آن قطع  
 نمیشود مرتکب در حال ارتکاب است و کار او هنوز بانجام  
 نرسیده بعلاوه بدو و ختم ارتکاب در نزد بزه کار و طرف  
 او از مدتی محدود و معین و در نظر بیکانه از مدتی غیر  
 معلوم حکایت میکند حال اگر بدو ارتکاب جرم مدام  
 (بزه پیوسته) شروع مدت مرور زمان فرض شود چون  
 ارتکاب که نتیجه آن وقوع بزه است تکمیل نمیشود